

آداب معاشرت در قرآن

بحث درباره آداب معاشرت است. در این باره در قرآن کریم مسائلی مطرح شده که بعضی از آنها عمومیت دارد و بعضی درباره رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است که شاید با بیانی که عرض می‌کنیم کمابیش قابل توسعه باشد.

۱- آداب عمومی

آنچه مربوط به عموم افراد است، آدابی چند است که در این جا به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

در سوره نور چندین آیه هست که کما بیش با هم مربوط است و از آیه ۲۷ شروع می‌شود: «یا ایها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا و تسلموا علی اهلها ذلکم خیر لکم لعلکم تذكرون × فان لم تجدوا فیها احدا فلاتدخلوها حتی یؤذن لکم و ان قیل لکم ارجعوا فارجعوا هو ازکی لکم والله بما تعملون علیم؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خانه‌هایی که خانه‌های شما نیست داخل مشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن سلام گوئید. این برای شما بهتر است، باشد که پند گیرید. و اگر کسی را در آن نیافتید پس داخل مشوید تا به شما اجازه داده شود و اگر به شما گفته شد: «برگردید»، پس برگردید، که آن برای شما سزاوارتر است و خدا به آنچه انجام می‌دهید داناست.»

۱ - ۱ - ورود به خانه‌ها

وارد شدن به خانه دیگران به چند صورت تصور می‌شود: الف - شخص علم دارد به این که صاحب خانه راضی است. ب - مورد شک است. ج - علم دارد به این که راضی نیست.

روشن است در جایی که انسان، علم به عدم رضایت دارد یا اذن بگیرد ولی جواب رد بشنود نباید وارد بشود: «و ان قیل لکم ارجعوا فارجعوا» اگر کسی خواست وارد منزل کسی بشود و اجازه خواست و گفتند

«برگردید» یعنی اجازه ندادند اصرار نکند و برگردد. این برای شما بهتر و برای مصالح جامعه اسلامی مفیدتر است.

صورت دیگر این است که علم دارد به این که طرف راضی است یا قبلاً چنین اجازه‌ای را گرفته یا از نحوه رفتار و گفتار صاحب‌خانه به دست آورده است، در آن جا هم ورود جایز است منتهی آدابی دارد: یکی از آدابی که می‌بایست رعایت بکند این است که سرزده وارد نشود اگر دوستانی با همدیگر روابطی دارند یا کسانی برای حاجتی - مادی یا معنوی - به کسی مراجعه می‌کنند، چون ممکن است شخص در داخل خانه‌اش آمادگی برای پذیرش نداشته باشد یا در حالی باشد که نمی‌خواهد کسی او را در آن حال یا به آن صورت ببیند این است که در اسلام تاکید می‌شود که «استیناس» کنید. استیناس کردن؛ یعنی انجام دادن کاری که توجه را جلب نکند و در روایات در توضیحش آمده که صدا بزنید یا تنحنح بکنید تا خودش را آماده کند. ضمناً دستور می‌دهد که سلام هم بکنید «حتی تستانسوا و تسلما علی اهلها» که بعداً جداگانه درباره آن بحث خواهیم کرد.

اما اگر شخصی خواست وارد اتاق یا خانه‌ای بشود که کسی در آن نیست و مثلاً در زد و کسی جواب نداد و فهمید که کسی آن جا نیست که از او اجازه بگیرد در این صورت هم وارد نشود: «فان لم تجدوا فیها احدا فلاتدخلوها حتی یؤذن لکم» طبعاً وقتی کسی نباشد اذن هم تحقق نمی‌یابد پس شما باید وارد نشوید تا کسی پیدا شود و به شما اذن بدهد.

مواردی هست که رفت و آمد افراد با هم خیلی زیاد است؛ مثلاً اهل یک خانه که در اتاقهای متعددی زندگی می‌کنند رفت و آمد متعارف دارند: بچه‌ها وارد اتاق پدر و مادرشان می‌شوند یا کسانی که در خانه کار می‌کنند مانند کلفت و نوکر و عبید و امایی که سابقاً بودند و در خانه کار می‌کردند، آیا هر دفعه‌ای که

می‌خواهند بیایند لازم است اذن بگیرند یا نه؟ در آیه ۵۸ سوره نور می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا لیستاذنکم الذین ملکت ایمانکم والذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلاث مرات» کسانی که مملوک شما هستند و در خانه شما کار می‌کنند و همین طور بچه‌هایی که به حد تکلیف نرسیده‌اند سه مرتبه در شبانه روز اذن بگیرند: پیش از نماز صبح، موقع ظهر و بعد از نماز عشا. اینها موافقی است که معمولاً انسان استراحت می‌کند و دلش می‌خواهد تنها باشد. و در آیه بعد می‌فرماید: «و اذا بلغ الاطفال منکم الحلم فلیستاذنوا کما استاذن الذین من قبلهم» اما اگر بچه‌ها به حد تکلیف رسیدند باید مثل سایرین اجازه بگیرند؛ یعنی غیر از سه مرتبه‌ای که گفته شد هر وقت دیگر هم می‌خواهند وارد بشوند باید اجازه بگیرند.

۱ - ۲ - آداب غذا خوردن

و اما درباره غذا خوردن در خانه دیگران، مواردی هست که هر چند اذن صریحی از طرف صاحب خانه نباشد جایز است و آنها مواردی است که معمولاً انسان علم به رضایت طرف دارد و اگر کسی راضی نباشد باید تصریح کند. در آیه ۶۱ از همین سوره پس از اشاره به افرادی که معذوریتهایی دارند «لیس علی الاعمی حرج و لا علی الاعرج حرج و لا علی المریض حرج» می‌فرماید: «و لا علی انفسکم ان تاكلوا من بیوتکم او بیوت آبائکم او بیوت امهاتکم او بیوت اخوانکم او بیوت اخواتکم او بیوت اعمامکم او بیوت عماتکم او بیوت اخوالکم او بیوت خالاتکم او ما ملکتم مفاتحه او صدیقکم لیس علیکم جناح ان تاكلوا جمیعاً او اشتاتاً» مفسران فرموده‌اند که منظور از «بیوتکم» بیوت فرزندانان است؛ یعنی خانه فرزندان به منزله خانه خودتان است. از این آیه شریفه استفاده می‌شود که خویشاوندان نزدیک برای استفاده از ماکولات در خانه یکدیگر نیازی به اذن گرفتن ندارند همچنین خانه دوستی که کلیدش را در اختیار شما گذاشته است و در واقع در این موارد «اذن فحوی» وجود دارد «لیس علیکم جناح ان تاكلوا جمیعاً او اشتاتاً» وعده‌ای مشغول غذا خوردن باشند یا تنها باشید اما وقتی می‌خواهید وارد بشوید این

آداب را رعایت کنید: «فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیة من عندالله مبارکة طیبة» وارد خانه که می‌شوید سلام کنید «فسلموا علی انفسکم» مفسران فرموده‌اند که این آیه از مواردی است که همه مؤمنین به منزله یکدیگر حساب شده‌اند. و سلام کردن به دیگران سلام کردن به خودتان تلقی شده است و بعضی گفته‌اند که از این آیه استفاده می‌شود که اگر کسی هم در خانه نباشد بر خودتان سلام کنید.

«تحیة من عندالله مبارکة طیبة» این سلام کردن تحیتی است از ناحیه خدا و هم مبارک و پربرکت است و هم طیب و خوش؛ پربرکت است یعنی آثار خیری بر آن مترتب می‌شود و طیب است یعنی نفوس می‌پسندند و خوششان می‌آید و احساس آرامش می‌کنند. از این جهت مناسب است بخشی درباره سلام کردن و آیات مربوط به آن داشته باشیم.

۱ - ۳ - آداب سلام

سلام که با سلامت، هم خانواده است معنایش نفی خطر یا ملزوم آن است. این شعار اسلامی که به عنوان تحیت ادا می‌شود و در قرآن کریم مورد تاکید قرار گرفته، شاید یکی از حکمت‌های این باشد که هر انسانی در زندگی دایما نگرانیها، خوفها و دل‌واپسیهایی دارد و با هر کسی مواجه می‌شود چون احتمال می‌دهد که از ناحیه وی ضرری به او برسد این نگرانی را دارد. پس اولین چیزی که در هر برخوردی مطلوب است رفع این نگرانی است، یعنی انسان احساس کند که از طرف آن شخص ضرری به او نمی‌رسد و هیچ چیز برای انسان مهمتر از دفع ضرر نیست و بعد نوبت می‌رسد به جلب منفعت. این است که در اولین برخورد بهترین چیزی که باید رعایت بشود همین تامین دادن به طرف است که از ناحیه من به شما ضرری نمی‌رسد.

بد نیست اشاره بکنیم به مکتب اگزستانسیالیسم که پیروان آن معتقدند: اصولاً زندگی با دلهره و اضطراب، توأم است و حیات بدون دلهره و اضطراب امکان ندارد. البته آنان در این باره افراط و مبالغه کرده‌اند ولی این حقیقتی است که یک موجود ذی شعور اولین چیزی که موجب توجهش قرار می‌گیرد این است که سلامتی و امنیت داشته باشد؛ یعنی ضروری به او نرسد و جان و مال و سایر چیزهای مورد علاقه‌اش محفوظ باشد.

پس در روابط اجتماعی اولین چیزی که باید تامین بشود سلامت و امنیت است که اگر این نباشد زندگی اجتماعی هیچ ارزشی ندارد. از این رو در موارد زیادی «سلام» یا «آمین» در قرآن کریم توأم ذکر شده است. می‌دانید یکی از اسمهای خدای متعال «سلام» است و آن جا که این اسم در قرآن کریم ذکر شده به دنبالش «مؤمن» هم آمده است: «السلام المؤمن المہيمن» (۱) خداست که سلامتی را تامین و خطر را از دیگران رفع می‌کند. «مؤمن» در این جا یعنی کسی که ایجاد امن می‌کند. و در روز قیامت به مؤمنین گفته می‌شود: «ادخلوها بسلام آمین»؛ (۲) با سلام و امن وارد بهشت شوید.

به هر حال اهمیت موضوع سلام به خاطر این است که به طرف، احساس آرامش و امنیت خاطر می‌دهد و این در زندگی اجتماعی خیلی مهم است. گاهی منظور از سلام این نیست که از ناحیه من سلامتی برای شما تامین می‌شود یا خطری ایجاد نمی‌شود بلکه منظور این است که از خدا برای شما سلامت و دفع ضررها و خطرها را می‌خواهم؛ یعنی وقتی می‌گوییم «سلام علیکم» ممکن است به قصد دعا باشد؛ یعنی از خدا می‌خواهم که سلامتی را برای شما تامین کند و برگشتش به این است که سلام از ناحیه چه کسی باشد؛ وقتی می‌گوییم «سلام علیکم» یعنی سلام منی علیکم یا «سلام من الله علیکم» آنچه در بین عموم مردم متعارف است معنایش این است که از ناحیه سلام‌کننده خطری به شما نمی‌رسد ولی کسی که بینش توحیدی دارد و در هر حال توجهش به خدا هست این سلام را از ناحیه خدا می‌داند و از

خدا درخواست می کند که برای او سلامت ایجاد کند و او را از خطرها حفظ نماید. اگر به این قصد باشد هم تحیت است برای او و هم دعا.

خدای متعال به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرماید: «و اذا جائك الذين يؤمنون بأياتنا فقل سلام عليكم» (۳)

ممکن است این آیه ناظر به مؤمنینی باشد که مهاجرت می کردند و از مکه به سوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می آمدند ولی مورد، مخصص نیست و حکم فراگیر است.

در قرآن کریم در ضمن داستانهای انبیا نقل شده که ملائکه به ایشان سلام گفتند؛ مثلاً در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام در چند مورد در قرآن کریم تکرار شده که ملائکه برای خراب کردن شهر لوط آمدند اول خدمت حضرت ابراهیم علیه السلام رسیدند و هنگام ملاقات با آن حضرت سلام کردند. یکی آیه ۶۹ سوره هود و دیگری آیه ۵۲ سوره حجر و سومی آیه ۲۵ سوره الذاریات.

همچنین هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام می خواست از آزر جدا بشود: «قال سلام عليك ساستغفر لك ربی» (۴)

و این از موارد سلام وداع است. همان طور که انسان موقع برخورد، سلام می کند در موقع جدا شدن هم خوب است سلام بکند الآن هم در میان اعراب مسلمان کمابیش مرسوم است که موقع جدا شدن از یکدیگر سلام می کنند.

مواردی هست که خدای متعال به بندگانش سلام فرموده است؛ از جمله در آیه ۴۷ سوره طه می فرماید:

«والسلام علی من اتبع الهدی». و در دو آیه بطور عموم بر همه انبیا سلام فرستاده است: یکی آیه ۱۸۱

سوره والصفات که می فرماید: «سلام علی المرسلین» و دیگری هم آیه ۵۹ سوره نمل: «و سلام علی

عباده الذین اصطفی» همچنین سلامهایی راجع به اشخاص خاصی هست: یکی در مورد حضرت یحیی علیه السلام در آیه ۱۵ سوره مریم «و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا» و مشابهنش از حضرت عیسی علیه السلام است که خودش می فرماید: «و السلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا» (۵) در چند مورد هم در سوره والصفات بعد از ذکر داستان چند نفر از انبیاء علیه السلام مانند حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت هارون و حضرت الیاس برایشان درود می فرستد (سوره والصفات: ۷۹، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۳۰) نیز در آیه ۴۸ سوره هود بعد از ذکر فرونشستن توفان می فرماید: «قیل یا نوح اهبط بسلام منا و برکات علیک».

یکی از نامهای بهشت «دارالسلام» است که به نوبه خود اهمیت موضوع سلام و سلامتی و امنیت را اثبات می کند.

آیاتی داریم که وقتی مؤمنین وارد بهشت می شوند از طرف ملائکه به ایشان سلام داده می شود و تحیت خود مؤمنان هم در هشت سلام است: آیه ۱۰ سوره یونس، ۴۶ سوره اعراف، ۳۲ سوره نحل، ۲۴ سوره رعد، ۲۳ سوره ابراهیم، ۴۶ سوره حجر، ۳۴ سوره ق، ۴۴ سوره احزاب، ۷۵ سوره فرقان، ۵۸ سوره یس، ۶۲ سوره مریم و ۲۶ سوره واقعه.

از چیزهایی که اهمیت موضوع سلام و سلامتی را اثبات می کند همین است که خود اسلام، «سلام» تلقی شده و برنامه های اسلام «سبیل السلام» نامیده شده است: «یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام» (۶) وقتی قرآن می خواهد اهمیت اسلام و قرآن را بیان کند می فرماید: خدای متعال به وسیله قرآن راههای سلام را به مردم نشان می دهد، و یکی از بزرگترین اوصاف قرآن این است که به سوی راههای سلام هدایت می کند.

در اسلام تاکید شده که مؤمنان به یکدیگر سلام کنند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم حتی به زنان و کودکان هم سلام می کردند و روایات زیادی درباره احکام و فضیلت سلام وارد شده که در این جا نیازی به ذکر آنها نیست.

جواب سلام

یکی از نکته‌هایی که در آداب معاشرت در قرآن کریم مورد تاکید واقع شده جواب تحیت است. آیه ۸۶ سوره نساء می فرماید: «و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها ووردوها ان الله کان علی کل شیء حسیبا» کلمه تحیت از ماده حیات است و گویا در اصل به این صورت بوده که به عنوان ادای احترام می گفتند: «حیاک الله» یا «زنده شاید بتوان گفت که هر کس هر نوع احترامی به کسی بگذارد ولو با دادن هدیه یا گرفتن تبریک و تسلیت، و فرستادن نامه، مستحب است که پاسخ احترامش داده شود.

باشید» چنان که در فارسی گفته می شود یا در شعارها می گویند «زنده باد» کم کم توسعه داده شده به هر سخنی که برای ادای احترام گفته می شود بلکه به عملی هم که به عنوان ادای احترام انجام شود تحیت گفته می شود. به هر حال، تحیتی که به عنوان شعار اسلامی تعیین شده همان سلام است که مستحب مؤکد ولی جوابش واجب است. و جواب هم باید مطابق با تحیت یا کاملتر باشد؛ مثلا اگر کسی گفت: «سلام علیکم» شما بگویید «سلام علیکم و رحمه الله» یا اگر گفت «سلام علیکم و رحمه الله» شما بگویید «سلام علیکم و رحمه الله و برکاته».

«و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها ووردوها» هر کس هر نوع تحیتی بگوید مطلوب است که جواب داده شود اگر تحیت، سلام باشد پاسخش واجب و گرنه مستحب است.

یکی دیگر از تحیت‌هایی که مورد تاکید واقع شده، هنگام عطسه کردن است؛ یعنی کسی که عطسه کرد به او بگویید «یرحمک الله» و او در پاسخ بگوید: «یغفرالله لک» و شاید بتوان گفت که هر کس هر نوع

احترامی به کسی بگذارد ولو با دادن هدیه یا گفتن تبریک و تسلیت، و فرستادن نامه، مستحب است که پاسخ احترامش داده شود، و از جمله در روایات شریفه وارد شده که: «رد جواب الکتب واجب کوجوب رد السلام؛ جواب نامه، همچون جواب سلام، واجب است.» ادامه دارد

۱ - ۴ - آداب نشستن

دیگر از آداب معاشرت که در قرآن کریم مورد تاکید واقع شده این است که در مجالس طوری بنشینند که اگر تازه واردی، آمد جای نشستنش باشد. معمولاً مجالس ظرفیت محدودی دارد و اگر همه افراد بخواهند آزاد و راحت بنشینند ممکن است جا برای دیگران تنگ بشود از این رو دستور داده شده که در مجالس وقتی به شما گفته می‌شود که جا باز کنید تنگتر بنشینید و جا به دیگران بدهید که خدا هم به شما وسعت بدهد. در آیه ۱۱ سوره مجادله می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح الله لکم» درباره شان نزول این آیه گفته‌اند: کسانی که خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شرفیاب می‌شدند دور پیغمبر تنگاتنگ حلقه می‌زدند و کسانی که بعد می‌آمدند دیگر جا برای ایشان نبود این است که در این آیه اشاره می‌فرماید طوری نباشد که اگر کسی کاری دارد یا می‌خواهد سخنی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بشنود جا برای او نباشد.

بعد اضافه می‌فرماید: «و اذا قیل انشزوا فانشزوا» بعضی از مفسران گفته‌اند که منظور این است که اگر شخص محترمی وارد شد و به شما گفته شد بلند شوید و جای خود را به او بدهید این کار را انجام بدهید و در ذیل آیه دارد: «یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اتوا العلم درجات» این ذیل می‌تواند مؤیدی برای این تفسیر باشد که در بین شما کسانی هستند که مزایایی دارند و احترامشان برای شما لازم است از جمله مؤمنین خالص و علمای ربانی که نزد خدا محترمند و خدا آنها را بلند مرتبه قرار می‌دهد. «اذا قیل انشزوا» یعنی هنگامی که به شما گفتند برخیزید تا شخص محترمی بنشیند، برخیزید و به او جا بدهید و بی‌احترامی نکنید زیرا اشخاص متقی و عالم، نزد خدای متعال مقامی بلند دارند.

۱ - ۵ - گوش سپردن به سخن

یکی دیگر از آدابی که از سیره پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم استفاده می شود و در قرآن کریم هم به آن اشاره شده نکته ای است که در باب مدیریت خیلی مهم است. کسانی که در جامعه، شاخصند و نوعی رهبری و پیشوایی دارند طبعاً دیگران به آنها مراجعه می کنند و انتقادهای و پیشنهادهایی دارند و مسائلی را درباره مصالح و مفاسد جامعه مطرح می کنند که بسیاری از آنها صحیح و قابل قبول نیست اما شنونده در مقابل این سخنان باید چه عکس العملی نشان بدهد؟ آیه ای هست که از آن استفاده می شود که سیره پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم این بود که به همه حرفها درست گوش می دادند و به اصطلاح خودمان تو ذوق طرف نمی زدند و اگر حرفش هم صحیح نبود به رویش نمی آوردند.

منافقان این مطلب را برای پیغمبر، عیب می دانستند و می گفتند: این شخص، فقط گوش و «اذن» است و هر کس هر چه می گوید گوش می کند. در آیه ۶۱ سوره توبه می فرماید: «و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن» منافقان درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می گفتند «اذن» است یعنی فقط گوش است و همه سخنان را می شنود و نقض و ابرامی نمی کند.

خدای متعال در جواب ایشان می فرماید: «قل اذن خیر لکم یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین و رحمۃ للذین آمنوا منکم والذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم»

درباره این تعبیر «یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین» مفسران وجوهی ذکر کرده اند که چرا در یک جا متعلق «یؤمن» با حرف «با» ذکر شده (بالله) و در جای دیگر با حرف لام (للمؤمنین) و فرق اینها چیست؟ یکی از بهترین وجوه این است که فرق بین این دو تعبیر، اشاره به تصدیق خبر و تصدیق مخبر است. توضیح آن که: کلمه «یؤمن» که متضمن معنای تصدیق است با حرف «باء» متعدی می شود و دلالت بر تصدیق به واقعیت و محتوای خبر دارد؛ مثلاً «ایمان بالله» به معنای تصدیق به وجود خدای متعال است و

«ایمان به انبیا و کتابهای آسمانی» به معنای راست شمردن ادعای پیامبران و تصدیق به صحت محتوای کتابهای آسمانی است، اما هنگامی که با «لام» ذکر می شود دلالت بر تصدیق گوینده دارد اعم از این که سخنش را مطابق با واقع هم بداند یا نداند؛ یعنی معنایش این است که دروغ عمدی به گوینده نسبت نمی دهد ولی معنایش این نیست که محتوای سخن او را هم تصدیق می کند و به اصطلاح تعبیر اول، به معنای تصدیق خبر است و تعبیر دوم به معنای تصدیق مخبر، خواه همراه با تصدیق خبر هم باشد یا نباشد؛ یعنی وقتی شخص مؤمنی می آمد به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم عرض می کرد که فلان مطلب چنان است پیغمبر نمی فرمود: تو دروغ می گویی یعنی می خواهی خلاف واقع بگویی، اما معنایش تصدیق به صحت محتوای سخن نبود و اگر آن مطلب احتیاج به تحقیق داشت آن را تحقیق می کرد که آیا درست است یا نه. و این لسان مدحی است برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم. و از این آیه می توان استفاده کرد که سایر رهبران و کسانی که مرجع مردم هستند باید در برخوردشان با دیگران این طور باشند وقتی کسی حرفی به ایشان می زند درست گوش بدهند و قیافه شان قیافه کسی باشد که او را تصدیق می کند اما معنایش این نیست که ترتیب اثر هم به حرف طرف بدهند.

در شان نزول این آیه گفته شده که شخصی از منافقان خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می نشست و سخنان آن حضرت را برای دوستان خود نقل می کرد (در روایات شیعه، نام وی عبدالله بن مطعم ذکر شده است). جبرئیل به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم خبر داد که این شخص، سخن چین است و گفت گوهایی را که در حضور شما انجام می گیرد برای منافقان نقل می کند. حضرت او را خواستند و به او گفتند که آیا تو برای منافقین خبر چینی می کنی؟ گفت: نه، چنین چیزی نیست. گفتند: بسیار خوب، ولی مبدا از این کارها بکنی. او رفت و پشت سر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم گفت که این شخص «اذن» (گوش) است هر کس هر چه می گوید قبول می کند، به او گفته بودند که من اخبار را نقل می کنم او هم قبول کرده بود، و من آن را انکار کردم، از من هم قبول کرد!

۱ - ۶ - صحبت درگوشی (نجوا)

یکی دیگر از مسائلی که در معاشرتها مطرح می‌شود و در چند مورد در قرآن کریم به آن اشاره شده نجوا و درگوشی صحبت کردن است. در یک جمعی که افراد مختلفی حضور دارند اگر دو نفر با هم خصوصی و درگوشی صحبت کنند طبعاً موجب رنجش دیگران می‌شود و در دلشان می‌گویند چرا مطلبی را می‌خواهند از ما پنهان کنند و ما را نامحرم حساب می‌کنند؟ اما گاهی مواردی پیش می‌آید که این کار ضرورت پیدا می‌کند؛ مثلاً شخصی یک مسأله خصوصی دارد و نمی‌خواهد دیگران بفهمند ناچار می‌بایست بطور خصوصی و نجوا مطرح بکند، البته اگر بتواند در جایی که دیگران نباشند بگوید خیلی بهتر است ولی گاهی وقت تنگ است و باید زودتر به طرف گفت. یا این که مطلبی مربوط به مصالح حکومتی است که فقط باید رهبران قوم بدانند یا مربوط به اسرار نظامی است که نباید دیگران مطلع شوند یا برای این که آبروی کس دیگری محفوظ باشد احتیاج پیدا می‌شود که مطلب بطور خصوصی مطرح بشود؛ مثلاً کسی می‌خواهد کمکی برای شخص فقیری بگیرد اگر در حضور جمع مطرح بکند آبروی طرف ریخته می‌شود بدون این که ضرورتی داشته باشد یا این که دو نفر کدورتی دارند و کسانی می‌خواهند آنان را اصلاح بدهند اگر علنی مطرح کنند نقض غرض می‌شود، زیرا در «اصلاح ذات البین» گاهی اقتضا می‌کند که برنامه‌ریزی بشود و می‌دانید در اصلاح ذات البین گاهی گفتن دروغ هم جایز و بلکه مطلوب است مثل این که به طرف بگویند فلانی نسبت به شما خوش بین است و ارادت دارد.

بطور کلی در موارد مختلفی احتیاج به برخوردهای خصوصی و گفت‌گوهای سری و درگوشی پیدا می‌شود. مواردی هم هست که بر عکس این درگوشیها درست برخلاف مصلحت است مثل توطئه‌هایی که منافقین می‌کردند آنها هم کارهایی را که می‌خواستند انجام بدهند فقط با همکارانشان مطرح می‌کردند.

در قرآن کریم به انواع نجوا اشاره شده است در بعضی از آیات بطور کلی سفارش می‌کند که در نجواهایتان تقوا را رعایت کنید و توجه داشته باشید که سخنان محرمانه شما را خدا می‌شنود بنابراین چیزی نگویید که خلاف مصلحت اسلام و بر خلاف تقوا باشد. در بعضی از آیات نجواهای خلاف مصلحت را منع فرموده و مردم را از آن برحذر داشته است و در بعضی از آیات گفته شده که نجوا برای کارهای صحیح اشکال ندارد و مواردی را ذکر فرموده که نجوا گفتن در آنها مانعی ندارد.

در سوره مجادله چندین آیه در مورد نجوا است و به این صورت شروع می‌شود: «الم تر ان الله يعلم ما فی السموات و ما فی الارض ما یکون من نجوی ثلاثه الا هو رابعهم و لا خمساً الا هو سادسهم و لا ادنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم این ما کانوا ثم ینبئهم بما عملوا یوم القیمه ان الله بکل شیء علیم» (۱) اگر سه نفر باشید خدا چهارمی شماست و اگر پنج نفر باشید ششمی شماست و اگر کمتر باشید مثلاً دو نفر باشید خدا سومی است و اگر بیشتر باشید مثلاً هفت نفر باشید خدا هشتمی است. بنابراین به حضور خدای متعال در همه جا توجه داشته باشید و رعایت تقوا را بکنید.

درباره این آیه، نکته‌های تفسیری متعددی هست که مفسران ذکر کرده‌اند از جمله درباره «معیتی» است که خدای متعال در این جا برای خودش ذکر می‌فرماید: «و لا ادنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم» بدون شک خدای متعال یک موجودی در عرض موجودات دیگر نیست که شماره‌بندی بکنیم و بگوییم مثلاً پنج انسان به علاوه خدا می‌شود شش موجود. و این همان مطلبی است که حکما فرمودند که وحدت خدا، وحدت عددی نیست زیرا عدد و شمارش در مورد موجوداتی به کار می‌رود که در عرض هم هستند و با افزودن یکی بر دیگری، موجودیت آنها افزایش می‌یابد. پس منظور از این که خدا ششمین از پنج نفر هست فقط اشاره به حضور خدای تعالی و قیومیتی است که خدای متعال در همه جا و نسبت به همه چیز دارد.

بعد از این آیه می‌فرماید: «الم تر الى الذين نهوا عن النجوى ثم يعودون لما نهوا عنه» نمی‌بینید کسانی را که نهی شدند از نجوا باز هم همان کار را ادامه می‌دهند. این اشاره است به نهی منافقان از نجوا و نیز نجوا در مورد کارهایی که موجب مفسده اجتماعی است. بعد توضیح می‌دهد: «ويتناجون بالاثم والعدوان و معصية الرسول» اینها کسانی هستند که با این که به آنها گفته شده نجوا نکنید در عین حال نجوا می‌کنند و محتوای نجوای آنان گناه و عدوان و تجاوز به حقوق دیگران و مخالفت و نافرمانی با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است.

میان این سه چیزی که در این آیه ذکر شده می‌توان به این صورت فرق گذاشت که «اثم» یعنی گناهی که مورد نهی خدای متعال است اما تجاوز بر دیگران نیست مانند شرب خمر و عدوان، در مقابل اثم، گناهی است که موجب تضییع حقوق دیگران می‌شود. البته ممکن است «اثم» هم ارتباط با دیگران پیدا بکند اما اصالتاً حیثیت «اثم» همان حیثیت گناه شخصی است. اما «معصية الرسول» در مقابل «معصية الله» نافرمانی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در امور ولایتی و حکومتی است، چون بیاناتی که پیغمبر اکرم می‌فرماید گاهی به عنوان ابلاغ رسالت الهی است، که اطاعت این اوامر و نواهی همان اطاعت خداست، چون پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقشی جز واسطه بودن و رسول بودن را در این جاها ندارد اما گاهی اوامری است که شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم صادر می‌کنند طبق مقامی که خدای متعال به ایشان مرحمت فرموده و ولایتی که بر مردم دارند منظور از معصية الرسول نافرمانی پیغمبر در این گونه دستورهای حکومتی و ولایتی است.

در گوشیه‌های منافقان درباره این چیزها بود یا می‌خواستند گناهی را دور از چشم دیگران مرتکب شوند و یا با هم برای مخالفت با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم توطئه می‌کردند که چیزهایی را که ایشان دستور می‌دهند عمل نکنند و مخالفت نمایند.

«و اذا جاؤك حيوك بما لم يحيك به الله» اینها کسانی هستند که وقتی در حضور تو می آیند تحیت‌هایی به تو می گویند که خدا آن تحیتها را نفرموده است. در روایات آمده است که این جمله اشاره به یهودیانی است که خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می رسیدند و به جای سلام، «سام» می گفتند (سام در لغت عبری به معنای مرگ است) و چنین وانمود می کردند که ادای احترام می کنند. و می توان ذیل آیه را مؤید آن قرار داد که می فرماید: «ويقولون في انفسهم لولا يعذبنا الله بما نقول» پیش خودشان می گفتند که چرا خدا ما را به واسطه این سخنان عذاب نمی کند؟ «حسبهم جهنم يصلونها فبئس المصير» (۲) خدا ایشان را عذاب خواهد کرد و برای عذابشان جهنم کافی است و احتیاجی نیست که آنان را در دنیا عذاب کنیم.

به هر حال این آیه نهی از نجوا و سخن محرمانه‌ای می کند که محتوایش نامطلوب باشد و برخلاف مصلحت و حق باشد. بعد می فرماید: «يا ايها الذين آمنوا اذا تناجيتهم فلا تتناجوا بالاثم والعدوان» از این آیه استفاده می شود که مطلق تناجی و درگوشی گفتن نامطلوب نیست از این روی، تاکید می کند که اگر زمانی لازم شد که سخن محرمانه‌ای بگویید مواظب باشید که در سخنانتان اثم و عدوان و معصیت پیغمبر نباشد: «فلا تتناجوا بالاثم والعدوان و معصية الرسول و تناجوا بالبر و التقوى» پس مطلق نجوا همیشه مذموم نیست و در صورتی که مقتضای بر و تقوا این باشد که شخص نجوا بگوید و خصوصی صحبت کند اشکالی ندارد: «واتقوا الله الذي اليه تحشرون».

در آیه بعد اشاره می فرماید به نجواهای مذموم: «انما النجوى من الشيطان ليحزن الذين آمنوا و ليس بضارهم شيئاً الا باذن الله و على الله فليتوكل المؤمنون» روشن است نجوایی که کار شیطان است همان نجوای مذموم است، زیرا تناجی به بر و تقوا در جمله «و تناجوا بالبر و التقوى» تجویز شده است، یعنی نجوایی که به بر و تقوا نیست و مصلحتی ندارد یک کار شیطانی است، و شیطان این کار را به مردم القا می کند تا مؤمنان را ناراحت کند «ليحزن الذين آمنوا» زیرا وقتی مؤمنان می بینند که چند نفر خصوصی

صحبت می‌کنند ناراحت می‌شوند که چرا از ما پنهان می‌کنند و چه مطلبی هست که ما را مطلع نمی‌کنند، شاید می‌خواهند بلایی سر ما بیاورند «و لیس بزارهم شیئا» کارهای منافقان ضرری به مؤمنان نمی‌زند «الا باذن الله» مؤمن باید توجهش به خدا باشد. البته ممکن است کسانی توطئه‌هایی بکنند و با نجوا و درگوشی و قراردادهای محرمانه اسباب زیانی برای مؤمنین فراهم بکنند ولی مؤمن باید توجهش به خدا باشد که هیچ چیزی بدون اذن خدا اثر نمی‌کند و این یک تربیت توحیدی است که مؤمن باید توجهش به خدا باشد: «و علی الله فلیتوکل المؤمنون» (۳) توکلشان باید بر خدا باشد و از او بخواهند که توطئه‌های دیگران را خنثی کند، البته وظایف دیگری هم دارند که باید انجام بدهند ولی توجه و اعتماد قلبی‌شان باید بر خدا باشد، نه از کار کسی بترسند که مستقلاً ضرری به ایشان بزند و نه امیدشان به دیگران باشد، امیدها باید به خدا باشد و خوف هم باید از خدا باشد.

از مجموع این آیات به دست می‌آید که ما چند نوع نجوا داریم: نجوایی که بر اساس بر و تقوا و به خاطر تامین مصلحتی است که اشکالی ندارد: «و تناجوا بالبر و التقوی» و نجوایی که برای مخالفت خدا و پیغمبر است و محتوایش اثم و عدوان و معصیة الرسول است و از گناهان به شمار می‌رود و می‌بایست ترک بشود. و اما نجوای عادی که نه مصلحتی بر آن مترتب بشود و نه برای زیان زدن به مؤمنان است فی حد نفسه کار مطلوبی نیست و شاید اطلاق «انما النجوى من الشيطان لیحزن الذین آمنوا» شامل آن هم بشود. این کار برخلاف ادب است که در حضور دیگران دو نفر با هم درگوشی صحبت کنند و نتیجه‌اش حزن مؤمنین است و شیطان آدمی را وادار می‌کند که کاری انجام دهد که موجب ناراحتی دیگران بشود.

انگیزه‌های شیطانی برای نجوا مختلف است؛ مثلاً کسانی می‌خواهند خودنمایی بکنند که ما یک خصوصیتی با این شخص داریم و سخنان محرمانه‌ای با یکدیگر داریم که دیگران نباید از آنها باخبر

شوند، این گونه انگیزه‌ها صرف نظر از آثار سویی که بر نجوا مترتب می‌شود، خود به خود ضد ارزش است.

در همین سوره اشاره می‌فرماید به مطلبی که در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم اتفاق افتاد و آن این بود که کسانی زیاد به آن حضرت مراجعه می‌کردند و تقاضای ملاقات خصوصی داشتند و این کار مشکلاتی را برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به وجود می‌آورد هم وقت آن حضرت را می‌گرفت و مانع می‌شد از این که به کارهای مهمتری پردازند، و هم کسانی از این کار سوء استفاده می‌کردند و چنین وانمود می‌کردند که ما با پیامبر خصوصیتی داریم که باید حرفها را محرمانه با ایشان بزنییم. خدای متعال دستور داد که هر کس می‌خواهد با پیغمبر نجوا بکند و ملاقات خصوصی داشته باشد باید صدقه‌ای بدهد: «یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقه ذلک خیر لکم

و اطهر فان لم تجدوا فان الله غفور رحیم» (۴) هر کس توانایی دارد موظف است قبل از این که با پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم ملاقات خصوصی داشته باشد صدقه‌ای بدهد. محدثان نقل کرده‌اند که تنها کسی که به این آیه عمل کرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند که یک دینار داشتند و این دینار را تبدیل به ده درهم کردند و هر وقت می‌خواستند با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم صحبت کنند یک درهم صدقه می‌دادند و هیچ کس دیگر به این آیه عمل نکرد. بعد این آیه نسخ شد و آیه بعدی ناسخ همین آیه است «اشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات» ترسیدید که اگر قبل از

نجوا صدقه بدهید فقیر بشوید «فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلاة و اتوا الزکوة و اطیعوا الله و رسوله والله خبیر بما تعملون» (۵) حالا که شما این دستور را عمل نکردید خدا هم بر شما بخشید «تاب علیکم» و این حکم را از شما برداشت بروید سایر تکالیفی که دارید انجام بدهید؛ نمازتان را بخوانید، روزه‌تان را بگیرید و کارهای خیر انجام بدهید. این یکی از آیات منسوخه است و شاید کمتر کسی در منسوخ بودنش شبهه‌ای داشته باشد. با تشریح این حکم، معلوم شد کسانی که اصرار داشتند با پیغمبر

اكرم صلى الله عليه وآله وسلم نجوا بگویند و ملاقات خصوصی داشته باشند این ملاقاتها برای ایشان یک درهم هم نمی‌ارزید و معلوم شد که این ملاقاتها مصلحتی و لزومی نداشته است.

در آیه ۱۱۴ سوره نساء موارد نجوای صحیح ذکر شده است؛ نخست می‌فرماید: «لاخیر فی کثیر من نجویهم» در بسیاری از نجواها خیری نیست. این لسان نکوهش است؛ یعنی کاری که فایده ندارد چرا انجام می‌دهید؟ بعد مواردی را استثنا می‌کند: «الا من امر بصدقه او معروف او اصلاح بین الناس» مگر کسی که نجوا را وسیله‌ای برای وادار کردن کسی به صدقه قرار دهد. کسانی هستند که از خودشان خدمتی بر نمی‌آید ولی می‌توانند وساطت در خیر بکنند و برای این که آبروی طرف ریخته نشود بطور خصوصی مطرح می‌کنند. «او معروف» یا می‌خواهند امر به معروف کنند اما برای این که در حضور مردم خجالت نکشد بطور خصوصی به او می‌گویند. «او اصلاح بین الناس» یا این که می‌خواهند مقدمات اصلاح بین دو نفر را فراهم بکنند اول خصوصی با هم صحبت می‌کنند که چگونه با او برخورد بکنیم که کار اصلاح بشود. «و من یفعل ذلک ابتغاء مرضات الله فسوف نؤتیة اجرا عظیما» نه تنها این گونه نجواها بد نیست بلکه کسانی که برای رضای خدا چنین کارهایی را انجام بدهند اجر عظیمی خواهند داشت.

پاورقیها:

(۱) مجادله (۵۸) آیه ۷.

(۲) همان، آیه ۸.

(۳) همان، آیه ۱۰.

(۴) همان، آیه ۱۲.

(۵) همان، آیه ۱۳.

(۱) حشر (۵۹) آیه ۲۳.

(۲) حجر (۱۵) آیه ۴۶.

(۳) انعام (۶) آیه ۵۴.

(۴) مریم (۱۹) آیه ۴۷.

(۵) همان، آیه ۳۳.

(۶) مائده (۵) آیه ۱۶.

[http://www.imamjawad.net/html/far/library/akhlagh/adab/moasher
at/2.htm](http://www.imamjawad.net/html/far/library/akhlagh/adab/moasher/at/2.htm)